

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۳،  
تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۵۶-۱۳۳

## نظریه جواز و صحت خرید و فروش اعضای بدن در فقه امامیه\*

دکتر سید ابوالقاسم نقیبی<sup>۱</sup>  
دانشیار دانشگاه شهید مطهری  
Email: naghibi\_sa@yahoo.com

زهره حاجیان فروشانی  
دانشجوی دکتری دانشگاه تهران  
Email: zohrehhajian1@gmail.com

### چکیده

مسئله خرید و فروش اعضای بدن از جمله مسائل مستحدثه فقهی است که فقیهان امامیه در پاسخ به این مسئله دو نظریه را اختیار نموده‌اند. عده ای از آنان به استناد روایات متضمن مفاد بطلان بیع میتة و اجماع بر آن، حکم وضعی خرید و فروش اعضای بدن را بطلان و حکم تکلیفی آن را حرمت دانسته‌اند. در مقابل، گروهی دیگر به استناد عمومات و اطلاقات آیات و روایات، این خرید و فروش را حلال و صحیح تلقی نموده‌اند. در این نوشتار، ضمن نقد و بررسی ادله قائلین به حرمت و بطلان خرید و فروش اعضای بدن و با توجه به ترتب منفعت محلله عقلائی بر پیوند اعضاء از جمله نجات جان انسان یا رهایی انسانی از درد و رنج که خود یک غرض عقلائی است، و با توجه به شمول عمومات ادله بیع بر جواز و صحت خرید و فروش اشیائی که دارای منافع و اغراض عقلائی هستند، بر نظریه جواز و صحت تأکید شده است.

**کلیدواژه‌ها:** خرید و فروش، اعضای بدن، صحت، بطلان، منفعت عقلائی.

---

\*. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۰۳/۰۵؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۱/۰۵/۰۳.  
۱. نویسنده مسئول

**مقدمه**

سالانه افراد زیادی به دلیل نارسایی یکی از اعضای حیاتی خود مانند قلب، کلیه، کبد و... در معرض خطر مرگ قرار می‌گیرند، اما امروزه با پیشرفت علم پزشکی و موفقیت‌های چشمگیری که در آن به وجود آمده می‌توان جان بسیاری از این افراد را از طریق پیوند عضو نجات داد.

البته اگرچه در دهه‌های گذشته بیشتر پیوندها و اهدای اعضاء از سوی افراد آشنا و یا انسان‌های خیرخواه صورت می‌گرفت؛ اما امروزه سوداگری و فشارهای اقتصادی سبب شده تا بازار خرید و فروش اعضای بدن رونق بگیرد و افراد مختلف با انگیزه‌های گوناگون اقدام به فروش اعضای بدن خود کنند. حال با توجه به این مطلب اهمیت و ضرورت بحث خرید و فروش اعضای بدن، روشن می‌گردد. سؤال اساسی این است که آیا خرید و فروش اعضای انسان صحیح است؟ در پاسخ به این سؤال برخی از فقیهان قائل به بطلان خرید و فروش اعضای بدن شده‌اند و بعضی دیگر بیع آن را صحیح دانسته‌اند. در این نوشتار ادله هر یک از این دو نظریه با روش اجتهادی مورد بررسی قرار گرفته است.

**۱- نظریه بطلان خرید و فروش اعضای بدن و نقد و بررسی آن**

فقیهانی که خرید و فروش اعضای بدن را باطل می‌دانند به بطلان بیع میته استناد کرده‌اند، منتهی برخی حقوق‌دانان عرب زبان نیز برای اثبات بطلان این بیع به عدم مالکیت انسان نسبت به اعضای بدنش و عدم مالیت اعضاء استدلال نموده‌اند. بنابراین در این قسمت جهت تکمیل بحث، ابتدا ادله این حقوق‌دانان را ذکر می‌کنیم و با توجه به نظر فقهای امامیه به آن‌ها پاسخ می‌دهیم. سپس دلیل فقهای امامیه بر بطلان را خواهیم آورد و مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

**دلیل اول: عدم مالکیت انسان نسبت به اعضای بدنش**

این استدلال از دو مقدمه تشکیل شده است. ۱- اشتراط ملکیت در بیع ۲- عدم مالکیت انسان نسبت به اعضای بدنش. (البار، ۲۲۸)

مقدمه اول: یکی از شرایط صحت بیع این است که هر یک از بایع و مشتری، مالک عوضین باشند (همو، ۲۲۸). برخی فقهای امامیه نیز این شرط را در بیع لازم دانسته‌اند و گفته‌اند بیع از لحاظ عرفی متقوم به ملکیت و مالیت است. (خوانساری، ۸۸/۳؛ سبزواری،

۲۱۰/۱۶)؛ و برای لزوم وجود این شرط به اجماع فقهاء (نجفی، ۳۴۳/۲۲) و روایاتی که در این زمینه وجود دارد استناد نموده‌اند. (خوانساری، ۸۸/۳) و برخی فقهاء نیز تواتر یا حداقل استفاضه این احادیث را ادعا نموده‌اند. (طباطبایی، ۲۲۰/۸). بعضی از این روایت‌ها بدین شرح است:

۱- حکیم بن حزام نقل می‌کند، به رسول خدا (ص) عرض کردم مردی از من تقاضای بیع چیزی را دارد که نزد من نیست آیا آن را بفروشم؟ پیامبر (ص) فرمود: «لاتبع ما لیس عندک». (قزوینی، ۷۳۷/۲؛ احمد بن حنبل، ۴۹۱/۳، ۵۲۹).

عدم حضور در این روایت کنایه از عدم تسلط بر تسلیم آن به علت عدم تملک آن می‌باشد. (انصاری، ۳۷۳/۱)

۲- عمرین شعیب پدرش از جدش از پیامبر (ص) نقل کرده است: «لیس علی الرجل طلاق فیما لایملک و لایبیع فیما لایملک و لاعتق فیما لایملک». (بیهقی، ۳۱۸/۷)

برخی از فقهاء معتقدند این قبیل روایات بر اعتبار مالکیت متعاقدين بر عوضین دلالت دارند. (خوانساری، ۸۸/۳)

مقدمه دوم: انسان مالک جسمش نیست بلکه جسم و جان انسان، ملک خداوند متعال است و اعضاء و جوارح انسان تنها امانتی در دست او محسوب می‌شوند بنابراین انسان حق فروش اعضای خود را ندارد. (البار، ۲۲۸؛ آقابائنی، ۱۶)

#### نقد و بررسی این استدلال

اولاً: مالکیت خدا بر انسان منافاتی با مالکیت انسان نسبت به اعضایش ندارد و مالکیت انسان در طول مالکیت خداوند متعال قرار دارد. توضیح مطلب این که ملکیت چهار مرتبه دارد. «۱- مالکیت حقیقی که به معنی سلطنت تامه می‌باشد. این نوع مالکیت و سلطنت مخصوص خداوند متعال است. ۲- مالکیت انسان نسبت به نفس و اعضاء و افعال و ذمه‌اش، این امور به اضافه ذاتیه اولیه مملوک انسان هستند و قول خداوند متعال از زبان حضرت موسی (ع): «انی لا املک الا نفسی»، از همین قبیل است؛ و شکی نیست که این مرتبه از مالکیت تحت هیچ‌یک از مقولات عرضی داخل نمی‌شود و عبارت از سلطنت ذاتی و تکوینی شخص بر افعالش می‌باشد. ۳- مالکیت مقوله خارجی که عبارت از هیئت حاصل از احاطه جسم به وسیله جسم دیگر است. ۴- مالکیت اعتباری...». (محمد علی توحیدی (تقریرات درس آقای خوئی)، ۳۱۵/۲).

همان‌طور که ملاحظه شد انسان مالکیت ذاتی و تکوینی بر نفسش دارد و این مالکیت چیزی جز سلطنت انسان بر تصرف در نفس و شئونانش نیست زیرا وجدان و ضرورت و سیره عقلاء حاکم است بر این که هر انسانی مسلط بر عمل و نفس خود باشد و شارع مقدس نیز این سیره عقلاء را ردع و منع نموده است و انسان را از تصرفاتی که به نفسش بر می‌گردد نهی نکرده است. (همو، ۳۰۲/۲-۳۰۳).

ثانیاً: بنا بر نظر برخی فقها، مالکیت از مقومات ماهیت بیع نیست و از شرایط صحت بیع محسوب نمی‌شود تا در صورت فقدان ملکیت بیع، باطل باشد. (خمینی، کتاب البیع، ۱۲/۳؛ حسینی روحانی، فقه الصادق، ۲۸۹/۱۵؛ توحیدی (تقریرات درس آقای خوئی)، ۳۱۸/۲؛ غروی اصفهانی، ۲۴۰) شاهد بر مطلب مذکور این است که بیع وقف عام، در صورت وجود شرایط خاص، صحیح است در حالی که وقف، ملک کسی نیست بلکه فک و رها ساختن ملک است. همچنین سهم سبیل الله از زکات ملک شخص خاصی نیست، و لذا صدر آیه زکات با «فی» شروع شده که ظاهر در موارد مصرف آن است، ولی با وجود این بیع سهم مزبور و صرف ثمن آن در راه خدا جایز است. (خمینی، کتاب البیع، ۱۲/۳؛ توحیدی (تقریرات درس آقای خوئی)، ۳۱۸/۲)

لازم به ذکر است برخی از این فقهای که ملکیت را شرط صحت بیع نمی‌دانند، تحت سلطه بودن مبیع و سلطنت بایع بر آن را در صحت بیع معتبر می‌دانند. (غروی اصفهانی، ۲۴۰؛ اصفهانی، ۳۳۷) اما بعضی دیگر این شرط را هم لازم نمی‌بینند بلکه تنها قدرت بایع بر تسلیم مبیع را کافی می‌دانند. (خمینی، کتاب البیع، ۱۳/۳).

با دقت در عبارت برخی فقها که در آغاز به نظر می‌رسد ملکیت عوضین را شرط صحت بیع می‌دانند، معلوم می‌شود که آن‌ها نیز صرف سلطنت بر مبیع و اجازه تصرف در آن را برای صحت بیع کافی می‌دانند. به عنوان نمونه شیخ انصاری در بحث شرایط متعاقدین می‌گوید: «یکی از شرایط متعاقدین این است که مالک یا مأذون از جانب مالک و یا مأذون از طرف شارع باشد». (انصاری، ۳۶۵/۱) از این عبارت شیخ انصاری بر می‌آید که وی صرف اذن شارع را برای صحت بیع کافی می‌داند و اذن شارع را قائم مقام مالکیت بر مبیع تلقی می‌کند. اذن شارع عبارت دیگری از اعطای سلطنت شرعی بر مبیع و حق تصرف در آن می‌باشد.

ثالثاً: احادیث مذکور بر اشتراط ملکیت در عوضین دلالت ندارد. زیرا معنای حدیث «لا تبع ما لیس عندک» این است که شخصی شیئی را که ملک او نیست، بفروشد بعد نزد مالک آن

برود تا آن را از او بخرد و به مشتری تحویل دهد. (علامه حلی، تحریر الاحکام، ۲/۲۷۷) شاهد بر این مطلب این است که رسول اکرم (ص) این سخن را در جواب حکیم بن حزام فرمودند که چنین سؤالی پرسیده بود. (انصاری ۱/۳۷۴)

بنابراین در روایت دو احتمال وجود دارد: ۱- نهی از بیع آنچه مملوک متبایعین نیست ۲- نهی از بیع آنچه قدرت بر تسلیم آن وجود ندارد. حال اگر احتمال دوم قوی تر نباشد شکی نیست که اولی هم اقرب نیست. (روحانی، فقه الصادق، ۱۵/۴۴۶). در نتیجه این حدیث نمی تواند بر اشتراط مالکیت بر عوضین دلالت داشته باشد.

روایت «لایبع فیما لایملک» نیز بر اشتراط مالکیت متعاقدین بر عوضین، دلالت ندارد زیرا در روایت منقول از احمد بیع در کنار طلاق، عتق و وفاء به نذر ذکر شده است. بنابراین بر اساس وحدت سیاق عبارت باید مراد از «ما لایملک» در همه عبارات امر واحدی باشد؛ و واضح است که ملکیت معتبر در طلاق، ملکیت مصطلح نیست بلکه به این معنی است که امر مطلقه به دست زوج است. بنابراین همان طور که مقصود از ملک در طلاق این است که امر زوجه در طلاق به صورت بالفعل در دست زوج باشد، مراد از ملک در بیع هم این است که امر بیع به طور بالفعل در دست بایع باشد یعنی اکنون بتواند در آن هرگونه تصرف مثل بیع و دیگر تصرفات را انجام دهد. (مؤمن قمی، ۱۸۰-۱۸۱)

به عبارت دیگر مراد از ملکیت در فرمایش پیامبر اکرم (ص) این است که مبیع در اختیار بایع و تحت سلطنت او باشد و بتواند هرگونه تصرفی در آن بنماید و این معنی برای انسان نسبت به اعضایش وجود دارد.

اما در مورد قول «لا یبوع الا فی ملک» که به عنوان حدیث نبوی مورد استناد فقهاء قرار گرفته، باید گفت با توجه به جستجوهای انجام شده روایتی با این مضمون از پیامبر (ص) یا دیگر ائمه (ع) در کتب روایی مسلمانان موجود نیست. (همو، ۱۷۹؛ خرازی، ۳۸۷)

با امعان نظر در مطالب مذکور در می یابیم که ملکیت مبیع، دخالتی در صحت بیع ندارد بلکه در صحت بیع کافی است که بایع، مالک تصرف در مبیع باشد لذا مبیع تحت ید و سلطنت اوست و حق تصرف در آن را از طرف شارع دارد اگرچه مالک آن نباشد.

علاوه بر روایات، اجماع نیز از ادله ای است که بر اشتراط ملکیت ذکر شده است. (نجفی، ۲۲/۳۴۳) اما این اجماع، مخدوش است زیرا اولاً: تحقق چنین اجماعی معلوم نیست. ثانیاً:

اجماع مدرکی است<sup>۱</sup> زیرا مستند آن روایات مذکور و مانند آن است.

بنابراین دلیلی بر اشتراط مالکیت متعاقدين بر عوضین وجود ندارد و تنها امری که از ادله بدست می آید این است که در صحت بیع، شرط شده اختیار مبیع در دست بایع و وی مالک تصرف در آن باشد؛ بدین معنا که بایع بر مبیع سلطنت و حق تصرف در آن و قدرت بر تسلیم آن را داشته باشد و این معنا در ارتباط با بیع اعضای انسان محقق است.

#### دلیل دوم: عدم مالیت اعضاء

یکی دیگر از دلایل مخالفین جواز بیع اعضاء، عدم مالیت اعضای بدن انسان است. آن‌ها برای استدلال بر عدم جواز بیع اعضای بدن از دو مقدمه بهره می‌جویند. ۱- شرط مالیت داشتن عوضین ۲- عدم مالیت اعضای بدن انسان. (عایدالدیات، ۱۸۵)

مقدمه اول: شرط هر یک از عوضین معامله این است که مالیت داشته باشند. (همان) برخی فقهای امامیه نیز این شرط را در بیع لازم دانسته و برای اثبات آن به ادله ای استناد نموده‌اند؛ اولاً، بیع از لحاظ لغوی به معنی مبادله مال به مال است. (طباطبائی حکیم، ۱۷/۲؛ انصاری، ۵۴/۲؛ کرکی، ۱۲/۴) ثانیاً، خرید و فروش چیزی که مالیت ندارد باطل است و اخذ ثمن در برابر آن اکل مال به باطل محسوب می‌شود. (حسینی عاملی، ۸/۱۳؛ انصاری، ۵۵/۲) مقدمه دوم: جسم انسان و اعضای او مال نیستند تا اینکه معامله بر آن‌ها صحیح باشد. (عایدالدیات، ۱۸۵)

#### نقد و بررسی این استدلال

به نظر نگارنده هر دو مقدمه این استدلال قابل خدشه است زیرا:

اولاً: دلیلی از عرف یا شرع در مورد اعتبار مالیت در عوضین بیع وجود ندارد. (روحانی، فقه الصادق، ۱۹۷/۱۵ - ۲۰۸؛ توحیدی (تقریرات درس آقای خوئی)، ۳۱۸/۲) و حقیقت بیع، دادن شیئی در برابر شیء دیگری است و در صدق بیع بیش از این معتبر نیست که عوض و معوض از چیزهایی باشند که در ازاء آن شیئی داده می‌شود. (روحانی، فقه الصادق، ۲۰۸/۱۵) و اینکه بیع مبادله مال به مال است دلیلی بر اشتراط مالیت در مبیع محسوب نمی‌شود زیرا این

<sup>۱</sup> - اجماع مدرکی عبارتست از اتفاق علما در مسئله ای که در مورد آن دلیلی از کتاب و سنت یا اصل یا دلیل عقلی وجود دارد. و علم یا احتمال هست که اجماع کنندگان به آن دلیل یا اصل به عنوان مدرک نظر خود استناد نموده باشند. اجماع مدرکی فاقد ارزش و اعتبار است زیرا از آن نمی‌توان رأی معصوم را بدست آورد. و حجیت آن بستگی به اعتبار مدرک آن دارد؛ یعنی باید به اصل مدرک و مستند حکم مراجعه گردد و در صورت اعتبار مدرک بر اساس آن عمل نمود. (رک: جناتی، ۲۱۹ و ۲۰۱؛ صدر، ۱۴۸)

تعریف را صاحب مصباح برای بیع بیان نموده است و قول او حجت نیست و فقهای که بیع را به معنی مبادله مال به مال تعریف کرده‌اند ظاهراً این تعریف را از صاحب مصباح گرفته‌اند؛ (همان؛ توحیدی (تقریرات درس آقای خوئی)، ۳۱۹/۲) بنابراین مبادله بین دو شیء گاهی به دلیل مالیت آن‌هاست (که همین مورد بین مردم رایج و شایع است) و گاهی به دلیل غرض دیگری است. مثلاً اگر فرض کنیم وجود حیواناتی برای زرع (مثل موش) یا برای انسان (مثل عقرب) مضر هستند و صاحب زرع یا خانواده‌ای بخواهد آن‌ها را جمع کرده و نابود سازد، لذا اگر این شخص اعلام کند هر موش یا عقربی را به فلان مبلغ می‌خرم، به دلیل انگیزه‌ای که در جمع‌آوری و نابودسازی آن‌ها دارد، سپس آن‌ها را خریده و نابود سازد، عنوان بیع بر این عمل صدق می‌کند و این عمل خرید و فروش عقلائیه محسوب می‌شود اگر چه غرض آن مالیت بیع نبوده و مبیع مال محسوب نمی‌شود (خمينی، کتاب البیع، ۷/۳-۸).

بر این اساس اگر شیئی مورد غرض عقلائیه مشتری باشد (خواه نزد عقلاء مال محسوب شود و خواه مال محسوب نشود) و مشتری آن را با ثمن زیادی بخرد، مفهوم بیع بر این معامله صدق می‌کند؛ و دلیلی بر بطلان این معامله وجود ندارد؛ زیرا ادله صحت بیع آن را در بر می‌گیرد. (همانجا؛ توحیدی (تقریرات درس آقای خوئی)، ۳۱۹/۲)

ثانیاً: خرید و فروش اثباتی که عرفاً مالیت ندارند در عموم آیه «لَتَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» داخل نیست؛ زیرا «باء» در این آیه شریفه به معنای عوض نیست بلکه به معنای سببیت است. بنابراین آیه شریفه به قرینه داخل شدن «باء» سببیت بر سر «باطل» و همچنین به قرینه مقابله این آیه با آیه «تجاره عن تراض» (شکی نیست که مراد از تجارت، اسباب است) ناظر به جدا کردن اسباب صحیح معامله از اسباب باطل آن است. بر این اساس مقصود از باطل، اسباب باطل است لذا مراد از این آیه شریفه، نفی تملک اموال غیر به اسباب باطل مثل قمار و غصب و سرقت و... می‌باشد. روایاتی هم در این زمینه وجود دارد که نشان می‌دهد آیه ناظر به اسباب باطل است. (همو، ۵۳/۱-۵۴) به عنوان مثال احمد بن محمد بن عیسی از پدرش نقل می‌کند: «امام صادق (ع) درباره سخن خداوند عزوجل «لَتَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» فرمودند که مقصود آیه شریفه قمار است». (حر عاملی، ۱۲/۱۲)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در روایات، آیه «لَتَأْكُلُوا...» به قمار که از اسباب تکسب است تفسیر شده است و این نشان می‌دهد که آیه ناظر به اسباب تملک بوده و مواردی که عوضین یا یکی از آن‌ها مالیت ندارد را شامل نمی‌شود.

ثالثاً: به فرض که بپذیریم مالیت داشتن عوضین در صحت بیع، شرط است اما دیگر قبول نداریم که اعضای انسان مال محسوب نمی‌شود زیرا مالیت از اعتبارات عقلانیه است و به لحاظ رغبت و تمایل نوع انسان و یا توقف نظام اجتماع بر آن اشیاء، اعتبار می‌شود مانند اعتبار مالیت در طلا و نقره. (روحانی، فقه الصادق، ۲۰۱/۱۵)

در تعریف دیگری از مال، ملاک مالیت داشتن شیء، قابلیت انتفاع از آن تلقی شده است یعنی مالیت، دایره مدار انتفاع است. هر آنچه دارای منفعت مقصوده عقلانی و در شریعت هم این منفعت، حلال باشد، مال محسوب می‌شود. (سبزواری، ۶/۱۷؛ نجفی خوانساری (تقریرات درس آقای نائینی)، ۲/۲۶۳؛ یزدی، ۵؛ انصاری، ۲/۵۴-۵۵)

واضح است که این تعاریف بر اعضاء انسان صدق می‌کند زیرا اعضای انسان هم دارای منفعت مقصوده عقلانی و شرعی هستند و هم اشخاص نیازمند نسبت به آن رغبت و تمایل نشان می‌دهند و حاضرند ثمن گرانبهائی در برابر آن بپردازند. تنها اشکالی که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که مخالفین بیع اعضا معتقدند اجزای جدا شده از انسان زنده و یا اجزای میت، میته و نجس بوده لذا انتفاع از آنها شرعاً حلال نیست؛ بنابراین از لحاظ شرعی مال محسوب نمی‌شوند.

در پاسخ آن به اجمال می‌توان گفت صرف نجاست شیئی موجب حرمت انتفاع و یا عدم صدق مال بر آن نمی‌شود مثلاً کلاب اربعه با اینکه ذاتاً نجس هستند اما از نظر شرع مال محسوب شده و خرید و فروش و انتفاع از آنها جایز است.

با توجه به مطالب مذکور معلوم می‌شود که اعضای انسان دارای مالیت عرفی می‌باشند و در جای خود ثابت شده که انتفاع از آنها جهت پیوند از نظر شرعی هم جایز است و لذا دارای مالیت شرعی هم هستند. به علاوه اگر در موردی شک کردیم آیا مبیعی که از مالیت عرفی برخوردار است، در نزد شارع هم مال محسوب می‌شود یا نه، تمسک به عمومات و اطلاعات بیع صحیح است زیرا موضوع عمومات مال عرفی است نه شرعی. (خمینی، کتاب البیع، ۱۰/۳)

از مجموع مباحث ارایه شده نتیجه می‌گیریم که اعضای بدن به جهت انتفاع عقلانی از مالیت شرعی برخوردارند.

#### دلیل سوم: بطلان بیع میت

این استدلال از دو مقدمه تشکیل شده است ۱- اجزای جدا شده از میت و یا انسان زنده



میته محسوب می‌شوند. ۲- خرید و فروش میته باطل است. (روحانی، المسائل المستحدثه، ۱۲۵-۱۲۶). این استدلال از کلام شهید ثانی نیز استنباط می‌شود زیرا ایشان در تعریف میته می‌گوید: اجزای جدا شده از میت و یا انسان زنده، میته محسوب می‌شوند زیرا مراد از میته سلب حیات از چیزی است که حیات در آن حلول کرده بنابراین مفهوم میته، میت و اجزای او و اجزای جدا شده از انسان زنده را هم شامل می‌شود. (۱۲۱/۳). از طرف دیگر ایشان خرید و فروش میته را باطل می‌داند. (همانجا) مشهور فقهای امامیه نیز میته را حرام و خرید و فروش آن را باطل دانسته‌اند. (طباطبائی، ۱۳۰/۸؛ اصفهانی، ۳۱۸؛ طوسی، کتاب الخلاف فی الفقه، ۵۸۷/۱؛ علامه حلی، قواعد الاحکام ۶/۲)

این گروه از فقیهان برای اثبات حرمت میته و بطلان معامله بر آن به برخی از آیات، روایات و اجماع استناد کرده‌اند که در این گفتار به تفصیل هر یک از این ادله را ارایه و مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

#### الف) آیات

فقهایی که قائل به حرمت میته هستند به آیه شریفه: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلًا بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (بقره: ۱۷۳) استناد می‌جویند.

همین مضمون در آیات دیگری از قرآن کریم، با تفاوتی آمده است. (مائده: ۳؛ انعام: ۱۴۵؛ نحل: ۱۱۵) چنانچه بعضی از فقهای امامیه تصریح کرده‌اند، ظاهر این آیات عام است و هر گونه انتفاع و بهره‌گیری و خرید و فروش و اکتساب با میته را شامل می‌شود. (بحرانی، ۷۳/۱۸ به نقل از: «المنتهی»؛ نجفی، ۱۱/۲۲) بنابراین بر اساس این آیات شریفه به ضمیمه حدیث نبوی «ان الله اذا حرم شیئاً حرم ثمنه» (احسائی، ۳۲۸/۲)، خرید و فروش اعضای بدن، که مصداقی از میته هستند، باطل است.

#### نقد و بررسی این استدلال

اولاً: روشن است که از این آیات نمی‌توان حرمت مطلق انتفاع را استفاده کرد؛ زیرا «قرائنی که در این آیات و همچنین قرائنی قبل و بعد از آنها وجود دارد، دال بر این است که مراد از تحریم عناوین مذکور در آیه، تحریم خوردن آنهاست. این قرائن عبارتند از: ۱- ذکر گوشت خوک در این آیات، زیرا یقین داریم که مقصود آیه شریفه جواز انتفاع از اجزای دیگر خوک غیر از گوشت آن و عدم جواز در میته نیست. ۲- عدم بیان سگ در شمار عناوین محرمه مذکور

زیرا خوردن گوشت سگ متعارف نبوده است. ۳- استثنا کردن حالت اضطرار نشان می‌دهد که مراد از آن جواز خوردن موارد مذکور در هنگام مخمسه است. در نتیجه فعل در مستثنی منه نیز «خوردن» می‌باشد. ۴- قول خداوند متعال که قبل از آیه ۱۷۳ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ... و همچنین آیه بعد از آیه ۳ سوره مائده که می‌فرماید: «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَكُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ...» و همچنین قرائن مذکور در خود آیه ۴۵ سوره انعام و ۱۱۵ سوره نحل و آیات قبل و بعد آن‌ها، موجب ظهور آیات شریفه در حرمت اکل و خوردن این امور می‌شود بنابراین این آیات در مورد حلیت یا حرمت انتفاعات دیگری که از این موجودات برده می‌شود ساکت است». (خمینی، المکاسب المحرمه، ۱/۳۵-۳۶)

به علاوه منفعت متعارف و شایعی که در آن زمان برای موارد مذکور در آیه وجود داشته، خوردن آن‌ها بوده است به خصوص در مورد خون و گوشت خوک که ظاهراً در آن زمان منفعتی غیر از خوردن نداشته‌اند. (همو، ۱/۳۶ - ۳۸؛ انصاری، ۱/۳۶) به علاوه رجوع به منابع اسلامی نشان می‌دهد که خوردن خون و میتة در میان اعراب جاهلی متداول بوده و اعراب، پیش از اسلام، از خون و میتة به شکل‌های گوناگونی در تغذیه استفاده می‌کرده‌اند (رک: کاشانی، ۱/۱۵۱؛ سیوری، ۲/۳۰۰) و آیات شریفه در مقام نهی از این کار هستند. بنابراین به نظر بسیاری از فقها حرمت در آیات شریفه به خوردن انصراف دارد (علامه حلی، نهاییه الوصول الی علم الاصول، ۲/۴۰۳؛ اردبیلی، زبده البیان فی احکام القرآن، ۱-۷۹۸/۲؛ مجلسی، ۷۷/۷۷؛ خمینی، المکاسب المحرمه، ۱/۳۵-۳۶) و خداوند بدین وسیله می‌خواسته اعراب و دیگر مخاطبان را از این عمل ناپسند باز دارد؛ لذا این آیه شریفه به حرمت دیگر منافع میتة و خون دلالت ندارد و بقیه محرمات باید از دلیل دیگری فهمیده شود.

ثانیاً: روایت «انَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا حَرَّمَ ثَمَنَهُ» مرسل وضعیف است؛ زیرا ابن ابی جمهور این روایت را بدون ذکر سند از پیامبر (ص) نقل نموده است. علاوه بر آن بر فرض پذیرش این روایت، نمی‌توان به استناد آن همه انتفاعات و مطلق خرید و فروش میتة را حرام دانست؛ زیرا مناسبت بین حکم و موضوع اقتضا دارد که فروش میتة تنها به لحاظ منفعت محرمه آن حرام باشد. شاهد این مطلب سخن فخرالمحققین است وی در ایضاح الفوائد می‌گوید: «چیزهایی که دارای منفعت مقصوده هستند سه دسته‌اند: ۱- همه منافع آن محرمه است ۲- همه منافع آن محلله است ۳- برخی از منافع آن محلله و برخی محرمه است. قسم اول مانند این

است که اصلاً منفعتی ندارد به این معنا که بیع آن جایز نیست در تنقیح اجماع بر آن نقل شده است و اگر همه منافع محلله باشد بیع آن اجماعاً جایز است. اما اگر منافع آن مختلف باشد این مورد از مشکلات است حال اگر اکثر منافع و مقصود از آن حرام باشد... در این صورت بیع ممنوع است... و اگر اکثر منافع و مقصود از آن حلال باشد بیع آن جایز است». (فخر المحققین، ۴۰۱/۱-۴۰۲)

همچنین گفته شده مراد از تحریم در این روایت تحریم منفعت غالبی آن است که آن شیء برای آن منفعت غالبی آماده شده است. (حسینی عاملی، ۵۰/۱۲)؛ بنابراین اگر شیئی مانند میته دارای منفعت غالبی محلله و بیع آن برای صلاح مردم به جهت منفعت محلله آن باشد دلیلی بر حرمت ثمن آن وجود ندارد. (بحرانی، ۳/۳؛ خمینی، المکاسب المحرمه، ۲۹/۱-۳۰). شاهد بر این مطلب این است که موارد عدیده‌ای در شرع مقدس وجود دارد که بیع محرّمات برای استفاده محلل و غرض عقلانی مباح جایز دانسته شده است مثل تجویز بیع سگ‌های شکاری و جواز بیع جاریه مغنیه و روغن متجنس برای روشنائی. همچنین روایاتی که بر تجویز تهیه ریسمان از موی خوک دلالت دارد ظاهر در جواز بیع آن می‌باشند زیرا بدیهی است که این عمل را برای معیشت و تکسب انجام می‌داده‌اند. (خمینی، المکاسب المحرمه، ۲۹/۱-۳۰).  
مضاف بر این اگر ما جواز انتفاع از چیزی را ثابت کردیم دیگر تحت عنوان «ما حرّم الله» داخل نمی‌شود تا ثمن آن حرام باشد. (نجفی خوانساری (تقریرات درس میرازی نائینی)، ۲۷/۱).

در مبحث خرید و فروش اعضای بدن با توجه به اینکه انتفاع از اعضای بدن انسان جهت پیوند به بیماران نیازمند، لازم و ضروری است و همچنین معلوم است که در عصر حاضر منفعت غالبی اعضاء انسان، پیوند آن به بیماران نیازمند است؛ علاوه بر خروج اعضاء انسان از شمول «ما حرّم الله»، ثمن آن هم حرام نخواهد بود.

#### ب) روایات

روایاتی که بر حرمت و بطلان بیع میته دلالت دارند دو دسته‌اند یک دسته از آن‌ها هرگونه انتفاع از میته را ممنوع می‌دانند و دسته دیگر بر سحت بودن ثمن میته دلالت دارند.  
روایات دسته اول: این گروه از روایات انتفاع از میته را ممنوع می‌کنند. به عنوان مثال محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عاصم بن حمید، از علی بن ابی‌المغیره نقل می‌کند: «به امام صادق (ع) عرض کردم آیا می‌توان از میته

برای امری انتفاع برد؟ امام (ع) فرمود: نه» (حر عاملی، ۳۶۸/۱۶؛ کلینی، ۲۵۹/۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۰۴/۲)

از این قبیل روایات بر می آید که از میته به هیچ نحوی نمی توان انتفاع برد. بنابراین، از این روایات به ضمیمه اشتراط وجود منفعت مباح در مبیع (انصاری، ۱۳/۱) عدم جواز فروش میته استفاده شده است.

روایات دسته دوم: این گروه از روایات، احادیثی هستند که ثمن میته را سحت معرفی می کنند. به عنوان مثال علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی از سکونی از اباعبدالله (ع) نقل می کند که ایشان می فرمایند: «ثمن میته، ثمن سگ، ثمن شراب، مهریه زن زناکار، رشوه در حکم و اجرت کاهن، سحت است». (حر عاملی، ۶۲/۱۲)

این روایات نیز بر سحت و باطل بودن ثمن میته دلالت دارند و لذا دال بر بطلان بیع میته هستند زیرا اگر بیع میته صحیح باشد دلیلی بر سحت بودن ثمن آن وجود ندارد.

#### نقد و بررسی این استدلال

روایات دسته اول ظاهراً مطلق هستند و همه انتفاعات از میته را حرام می دانند ولی احادیثی در کتب حدیثی موجود است که برخی موارد استفاده از میته را جایز می شمرد. این احادیث عبارتند از:

۱- روایتی که محمد بن ادريس در کتاب سرائر از جامع بزنی صاحب الرضا (ع) نقل می کند. او می گوید: «از امام (ع) درباره مردی که دنبه های گوسفند را می برید پرسیدم آیا می تواند از آنها استفاده کند؟ ایشان فرمودند: بله آنها را آب کند و در سوخت و برای روشنائی استفاده کند ولی حق ندارد آنها را بخورد و بفروشد». (مجلسی، ۷۷/۷۷)

در این روایت به جواز استفاده از مردار برای روشنائی تصریح شده است پس بر اساس این روایت مطلق انتفاعات از میته و اعیان نجس حرام نیست. بلکه تنها انتفاعاتی حرام است که شرط آن طهارت باشد مانند خوردن میته. البته در این روایت از فروش میته نیز نهی شده است که در ادامه مباحث، با توجه به نقد روایات دسته دوم، میزان دلالت آن روشن می شود.

۲- علی بن محمد، از عبدالله بن اسحاق العلوی، از الحسن بن علی، از محمد بن سلیمان الدیلمی، از عیثم بن أسلم النجاشی، از ابی بصیر از امام صادق (ع) درباره استفاده از پوستینی که از پوست میته تهیه شده، نقل می کند: «امام سجاد (ع) همواره سفارش می کرد از عراق، برایش پوستین می آوردند و آن را می پوشید. چون هنگام نماز می رسید، پوستین را در می آورد

و لباس چسبیده به آن را هم در آورده و کنار می گذاشت. از وی در این مورد سؤال کردند فرمود: مردمان عراق لباسی که از پوست مردار تهیه می شود، حلال می دانند و گمان می کنند با دباغی پاک می شود». (حر عاملی، ۸۱/۲)

در این روایت درباره استفاده از پوست مردار به صورت پوستین و لباس تصریح شده ولی تأکید شده که در نماز و اموری که شرط آن طهارت است، نمی توان از آن استفاده کرد. بنابراین از این روایت می توان جواز انتفاع از میتة در لباس و دیگر اموری که شرط آنها طهارت نیست را استفاده کرد. به علاوه این خبر بر جواز خرید و فروش میتة برای مقاصد مذکور نیز اشاره دارد. زیرا از اینکه امام (ع) سفارش می کرده برای ایشان پوستین بیاورند در حالی که علم داشته از پوست مردار تهیه می شود و با توجه به اینکه روش متعارف برای تهیه لباس و دیگر لوازم خرید و فروش آنهاست از این روایت می توان جواز خرید و فروش پوست مردار را فهمید.

بر اساس روایات فوق می توان نتیجه گرفت احادیث ائمه (ع) بر حرمت مطلق استفاده از میتة دلالت ندارند؛ زیرا اخباری که همه انتفاعات میتة را ممنوع می شمارند با اخبار دیگری که جواز انتفاع از میتة را در مواردی اثبات می کنند، متعارضند و از آنجا که روایات دال بر جواز اخص از روایات دال بر عدم جواز انتفاع از میتة هستند بر آنها مقدم می شوند. مضاف بر آن، از کلمات جمعی از فقها جواز انتفاع از پوست مردار برای آبیاری استفاده می شود (علامه حلی، ارشاد الاذهان، ۱۱۳/۲؛ همو، قواعد الاحکام، ۳۳۳/۳؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ۲۲۷/۳؛ طوسی، النهایه، ۵۸۷؛ بحرانی، ۵/۳؛ خمینی، المکاسب المحرمه، ۴۹/۱) این امر نشان می دهد که فقها نیز از این روایات ممنوعیت مطلق انتفاعات از میتة را استفاده نکرده اند.

بعلاوه برخی از فقها تصریح کرده اند که این روایات بر حرمت مطلق انتفاعات از میتة دلالت ندارند بلکه تنها حرمت انتفاع از میتة را در خوردن و امور دیگری که شرط آنها طهارت است، ثابت می کند. (بحرانی، ۴۰۵/۳؛ نجفی خوانساری (تقریرات درس میرزای نائینی)، ۲۷-۲۹؛ خمینی، المکاسب المحرمه، ۴۷-۵۷)

اما روایات دسته دوم که بر سحت بودن ثمن میتة دلالت دارند نمی توانند حرمت و بطلان بیع میتة را در همه موارد و نسبت به همه اشخاص ثابت کنند زیرا روایاتی وجود دارد که بیع میتة را در شرایطی جایز می داند. این روایات عبارتند از:

۱- محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از ابی المغرا

از حلبی از امام صادق (ع) که می‌فرمایند: «اگر میته و مذکی با هم مخلوط شد (و تمییز آن‌ها ممکن نبود) آن را به کسی که میته را حلال می‌داند بفروش و ثمن آن را هم استفاده کن.» (حر عاملی، ۳۷۰/۱۶)

این روایت به دو سند از حلبی نقل شده که برخی فقها هر دو سند را صحیح می‌دانند (خوانساری (تقریرات درس میرزای نائینی)، ۲۸/۱) و بعضی معتقدند یکی از روایات صحیح و دیگری حسن است. (حسینی عاملی، ۶۳/۱۲). به هر حال فقها به این روایات عمل کرده‌اند منتهی بعضی از آن‌ها بر اساس نص روایات حکم داده و معتقدند این روایت استثنائی بر بطلان بیع میته است. (یحیی بن سعید حلّی، الجامع للشرایع، ۳۸۷؛ نراقی، ۳۳۴/۲). اما بعضی دیگر برای جواز بیع میته به آن استدلال کرده‌اند. (نجفی خوانساری (تقریرات درس میرزای نائینی)، ۲۸/۱).

به نظر می‌رسد این روایت بر جواز بیع میته و حلیت ثمن آن، با وجود شرایطی دلالت دارد زیرا اگر بیع میته و ثمن آن به طور مطلق و ذاتاً حرام بود و میته شرعاً مال محسوب نمی‌شد باید فروش آن به مستحل آن نیز جایز نباشد و ثمن آن در ملک مسلمان داخل نشود. بنابراین از این روایات و روایات قبلی استفاده می‌شود تنها در جایی که بیع میته به قصد استفاده از منافع محرّمه، نظیر خوردن، انجام شود حرام بوده و ثمن آن سحت است. اگر اشکال شود: عمل مذکور در روایت بیع نیست، بلکه استنقاذ مال مسلمان به وسیله مال کافر بوده که با رضایت او انجام می‌گیرد لذا شرعاً جایز است. (علامه حلّی، مختلف الشیعه، ۳۱۹/۸).

در جواب می‌گوییم: مستحل میته اعم از کفاری است که مالشان برای مسلمان مباح است زیرا مال برخی کفار مانند کافر ذمی محترم بوده و مسلمین حق تعدی به آن‌ها را ندارند بنابراین تفسیر فوق درباره روایت صحیح نیست در نتیجه یا باید به دلیل صحت سند به مضمون آن عمل گردد یا به دلیل مخالفت با اصل طرح شود. (شهید ثانی، ۵۸/۱۲)

به نظر می‌رسد به دلیل صحت سند و وضوح دلالت این روایت و عدم وجود معارض، روایت قابل طرح و رد نیست و از طرفی تا نص داریم نوبت به اصل نمی‌رسد بنابراین عمل به روایت متعین می‌شود و این قول امام (ع) بر جواز بیع میته، در صورت وجود برخی شرایط، دلالت دارد.

۲- حدیث دیگری که بر جواز بیع میته دلالت دارد روایت محمد بن الحسن، از احمد بن

محمد، از پدرش، از عبدالله بن المغیره، از علی ابن ابی حمزه است. راوی می‌گوید: «مردی از امام صادق (ع) درباره مردی که عمل حمایل کردن شمشیر را انجام می‌داد و در همان لباس کار نماز می‌خواند سؤال پرسید امام فرمودند: اشکالی ندارد. مرد گفت: اگر در آن کیمخت باشد چطور؟ امام (ع) فرمودند کیمخت چیست؟ او گفت پوست حیوانات که برخی تذکیه شده و بعضی میتة است امام فرمودند: اگر علم دارد میتة است با آن نماز نخواند». (حر عاملی، ۱۰۷۲/۲)

این روایت بر جواز حمایل کردن شمشیر به وسیله پوست میتة دلالت دارد و فقط از نماز خواندن در آن نهی می‌کند از ظاهر سؤال بر می‌آید مردی که درباره او سؤال شده شغلش حمایل کردن شمشیر با پوست حیوانات (اعم از میتة و مذکی) بوده و از این راه امرار معاش می‌کرده است. بنابراین با توجه به اینکه امام (ع) او را از کار و اکتساب با پوست میتة نهی نکرده و تنها بر عدم جواز نماز خواندن در لباس کار، در مواردی که علم به میتة بودن دارد تأکید نموده‌اند در حالی که امام در مقام بیان حکم شرعی بوده؛ این نتیجه بدست می‌آید که اکتساب با میتة در مواردی که شرط آن طهارت نیست اشکالی ندارد.

#### نتیجه گیری از روایات

از مجموع روایات مذکور در این گفتار می‌توان نتیجه گرفت مناط فساد معامله مجرد میتة بودن نیست و از این اخبار تعبد به حرمت بیع میتة بدست نمی‌آید بلکه منشأ فساد بیع توقف استیفاء منافع میتة بر طهارت می‌باشد بنابراین اگر فرض شود که استیفاء منافع مقصوده و مهم میتة، متوقف بر طهارت نیست اشکالی در بیع آن وجود ندارد. (نجفی خوانساری (تقریرات درس میرزای نائینی)، ۲۹/۱). بنابراین تعارضی بین روایات دال بر حرمت و روایات دال بر جواز وجود ندارد بلکه روایاتی که بر جواز انتفاع از میتة و جواز بیع آن دلالت دارند بر روایات حرمت میتة حکومت دارند، (خمینی، المکاسب المحرمه، ۵۴/۱) و حرمت میتة را محدود به مواردی می‌کنند که انتفاع از آنها مشروط به طهارت است مثل خوردن و نماز خواندن؛ لذا در مواردی که انتفاع از میتة مشروط به طهارت نیست دلیلی از روایات بر حرمت انتفاع از میتة وجود ندارد و طبق قاعده کلی که «هر چه منفعت (عقلانی محلل) داشته باشد بیع آن جایز است زیرا منفعت مباحه همان‌طور که استیفاء آن جایز است، اخذ عوض در برابر آن هم جایز است» (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱/ فی شرایط الثمن و المثمن)؛ می‌توان جواز بیع میتة برای منافع مقصوده عقلانی و محله شرعی را نتیجه گرفت. بنابراین، با توجه به ادله،

بیع میته تنها در جایی حرام است و ثمن آن سحت محسوب می‌شود که میته منفعت محله مقصوده نداشته باشد و مقصود از آن، خوردن میته و یا استفاده از میته در مواردی باشد که انتفاع از آن جایز نیست لذا روایات حرمت بیع میته قابل حمل بر مواردی هستند که انتفاع از میته مشروط به طهارت است. (رک: مکارم شیرازی، بحوث فقهیه هامه، ۳۳۰؛ خمینی، مکاسب المحرمه ۵۷/۱؛ نجفی خوانساری (تقریرات درس میرزای نائینی)، ۲۹/۱). به عبارت دیگر اطلاق نصوص منصرف به جهت محرم و قصد منفعت حرام است. (طباطبائی یزدی، ۵) اگر این سخن را هم نپذیریم حداقل شک می‌کنیم آیا روایات، میته ای که دارای منفعت محله قابل اعتنا است را شامل می‌شود یا خیر، در این صورت تمسک به روایات صحیح نیست زیرا این امر تمسک به دلیل در شبهات مصداقیه است. در این صورت مرجع اصاله الاباحه و اطلاعات و عموماً بیع می‌باشد زیرا شکی نیست که از نظر عرفی بر معاوضه میته به قصد منافع محله، بیع صدق می‌کند. (سبزواری، ۴۳/۳)

### ج - اجماع

عده ای از فقها بر بطلان بیع اعیان نجس از جمله میته ادعای اجماع نموده‌اند. (علامه حلی، تذکره الفقها، ۱/ فی شرایط الثمن و المئمن؛ همو، منتهی المطلب، ۱۰۰۸/۲) و برخی، به طور خاص، بر بطلان بیع میته و جمیع وجوه استفاده از آن مدعی اجماع هستند. (نراقی، ۳۳۳/۲) و شکی نیست که اجزای جدا شده از انسان زنده و میت، میته محسوب و نجس می‌باشد. (شهید ثانی، ۱۲۱/۳). در نتیجه به اجماع فقها بیع آن‌ها باطل است.

### نقد و بررسی این استدلال

اولاً: با توجه به اختلاف نظر فقها چنین اجماعی وجود ندارد. (اردبیلی، مجمع الفائده، ۳۵/۸؛ مجلسی، ۷۹/۷۷).

ثانیاً: بر فرض تحقق چنین اجماعی، این اجماع مدرکی بوده و مدرک، همان آیات و روایاتی است که بر عدم جواز بیع میته و هر عین نجسی دلالت دارد. بنابراین این اجماع تبعیدی محض و کاشف از قول معصوم نبوده و لذا حجت نیست. (توحیدی (تقریرات درس آیت الله خوئی)، ۹۳/۱؛ خوانساری، ۲/۳)

ثالثاً: بر فرض که چنین اجماعی تحقق داشته و مدرکی هم نباشد قدر متیقن از این اجماع اعیان نجسه و میته‌ای است که دارای منفعت محله متعارف نباشد. (سبزواری، ۴۳/۱۶) به خصوص در زمان قدیم که وسایل انتفاع از اشیاء در نزد مردم کم بوده و انتفاعات مهم و



حیات بخشی چون پیوند اعضای انسان زنده یا مرده به ذهن مردم و فقها، خطور نمی‌کرده است.

علاوه بر آن از سخنان فقهای که مدعی اجماع بر بطلان بیع اعیان نجس هستند بدست می‌آید که آن‌ها صرف نجاست را مانع بیع نمی‌دانند بلکه معتقدند حرمت دائر مدار عدم وجود منافع محله و مقصوده عقلائی است. مثلاً علامه حلی درباره فروش کلاب اربعه می‌گوید: «در نظر ما اقوی این است که فروش سگ شکاری جایز است اگر بیع سگ شکاری را اجازه دهیم، فروش سگ ماشیه و زرع و حائط نیز جایز است زیرا مقتضی یعنی نفع، وجود دارد». (علامه حلی، تذکره الفقها، ۱/ فی شرایط الثمن و المثلین)

در منتهی المطلب و نهاییه الاحکام علامه حلی، عباراتی با همین مضامین آورده شده است. (منتهی المطلب، ۱۰۰۹/۲؛ نهاییه الاحکام، ۴۶۲/۲)

از این کلمات علامه حلی به خوبی روشن می‌شود که صرف نجاست ذاتی مانع بیع نیست زیرا سگ نجس العین است و اگر نجاست علت بطلان بیع باشد فروش سگ‌های مذکور به هیچ عنوان نباید جایز باشد زیرا حکم در وجود و عدم از علت تبعیت می‌کند.

نکته دیگری که از کلام علامه استفاده می‌شود این است که صحت و بطلان بیع دائر مدار وجود منفعت عقلائی و محلل است زیرا به فرض که فروش سگ شکاری را به دلیل نص جایز بدانند، در مورد سگ‌های دیگر که نصی وجود ندارد و علامه تنها به دلیل وجود منفعت محلل و معنی به عقلائی، قائل به جواز فروش آن‌ها هستند.

علاوه بر این، علامه در تذکره تصریح نموده‌اند که هر چه منفعت محله و مباح داشته باشد بیع آن جایز است زیرا معتقدند جواز استیفاء مستلزم جواز گرفتن عوض در برابر آن می‌باشد. (همو، تذکره الفقها، ۱/ فی شرایط الثمن و المثلین)

محقق نراقی نیز که بر عدم جواز همه وجوه انتفاع از میته، ادعای اجماع می‌کند معتقد است استنقاء با پوست میته در جایی که مشروط به طهارت نیست جایز است. (نراقی، ۳۳۴/۲) همچنین ایشان در بیان دلیل جواز فروش سگ‌های حائط و زرع و ماشیه می‌گوید: «دلیل جواز فروش این سگ‌ها این است که این سگ‌ها با سگ صید از نظر انتفاعی که مجوز بیع است مشترک هستند». (همانجا)

از سخنان ایشان و فقهای دیگری (نجفی، ۱۷/۲۲) که فروش میته و هر عین نجسی را جایز نمی‌دانند بدست می‌آید که آن‌ها علت بطلان و عدم جواز فروش این اشیاء را عدم حلیت

منفعت غالبی آن‌ها می‌دانسته‌اند. زیرا در آن اعصار منفعت حلالی برای میته تصور نمی‌شد و اگر هم منفعتی داشت آن منفعت، نادر بود و منفعت نادر نمی‌تواند ملاک صحت بیع باشد. شاهد بر این امر قول صاحب مفتاح الکرامه در ملاک صحت و بطلان بیع است. وی می‌گوید: «وقتی که ملاک بطلان بیع منفعت مقصوده غالبی باشد نجاسات را ملاحظه می‌کنیم پس اشیائی را می‌یابیم که منافع غالبی آن‌ها حرام است مثل خمر و میته و مایعات مشروبه متنجس (بنابراین بیع این اشیاء هم صحیح نیست) و چیزهائی را می‌یابیم که منفعت غالبی آن‌ها حرام نیست (پس بیع آن‌ها صحیح است)». (حسینی عاملی، ۵۱/۱۲-۵۲)

بنابراین اگر منفعت محلله شرعی و قابل اعتنائی عقلائی برای میته یا هر عینی از اعیان نجس ثابت شود فروش آن‌ها به جهت آن منفعت جایز است و مانعی ندارد که در یک عصری اکتساب با چیزی به دلیل عدم وجود منفعت عقلائی محلله، جایز نباشد در حالی که در عصر و زمان دیگری اکتساب با همان شیء به جهت دستیابی به منفعت محلله قابل توجه عقلا جایز باشد. مانند خون که در گذشته فایده حلال و قابل اعتنائی نداشت به همین دلیل انتفاع از آن و بیع آن حرام بود اما در عصر حاضر به جهت وجود منفعت محلله عقلائی (مثل تزریق آن در بدن شخصی که نیازمند خون است) انتفاع از آن و بیع آن جایز است؛ و نصوص از این مورد منصرف هستند زیرا این امر در زمان ائمه (ع) معهود و متعارف نبوده است. (خوانساری، ۲/۳-۳)

بنابراین همان‌طور که ملاحظه می‌شود دلیلی بر حرمت فروش اعضای بدن از لحاظ میته و نجس بودن، در صورتی که دارای منافع محلله متعارف و قابل اعتنا باشد، وجود ندارد؛ و رجوع به کلمات فقها و همچنین اخبار نشان می‌دهد که صحت و بطلان بیع دائر مدار وجود و عدم منفعت حلال و عقلائی است. مضاف بر این، ادله بیع هر چیزی را که غرض صحیح عقلائی داشته باشد و از نظر شرعی منهی عنه نباشد، شامل می‌شود. (سبزواری، ۴۱/۱۶-۴۲)

## ۲- نظریه صحت خرید و فروش اعضای بدن

جهت اثبات جواز خرید و فروش اعضای بدن به ادله ذیل می‌توان استناد کرد:

۱- عمومات و اطلاقات کتاب

۲- روایات

دلیل اول: عمومات و اطلاقات کتاب

با توجه به اینکه هیچ یک از ادله مخالفین بر بطلان خرید و فروش اعضای بدن دلالت ندارد، برای تصحیح بیع اعضای بدن اطلاقات ادله بیع مانند قول خداوند متعال: «أَحْلَى اللَّهُ الْبَيْعَ» کفایت می‌کند. (مؤمن قمی، ۱۷۸) زیرا مقصود از بیع در این آیه شریفه بیع عرفی است یعنی هر عملی را که عرف و عقلاء بیع تلقی می‌کنند شارع آن را حلال و صحیح قلمداد می‌کند البته به شرطی که از سوی شارع مورد نهی قرار نگرفته باشد.

در مورد اعضای بدن باید گفت که عرف و عقلا گرفتن عوض در برابر اعطای عضو را قطعاً بیع تلقی می‌کنند و همان‌طور که در مبحث گذشته ثابت شد منعی از سوی شارع مقدس وارد نشده که بر بطلان بیع اعضای بدن انسان دلالت داشته باشد. بنابراین مقتضی آیه «أَحْلَى اللَّهُ الْبَيْعَ» و سایر ادله صحت بیع این است که خرید و فروش اعضای بدن صحیح است و عضو مذکور ملک مشتری و ثمن ملک بایع می‌شود.

البته لازم به ذکر است در صورتی که صاحب عضو زنده باشد ثمن، ملک صاحب عضو می‌شود اما در صورتی که مرده باشد ثمن مال میت است و باید در اداء دیون یا در راه اعمال خیر برای میت، صرف گردد. (مکارم شیرازی، بحوث فقهیه هامه، ۳۳۰) و این ثمن به ورثه متوفی نمی‌رسد زیرا ورثه تنها اموالی از میت را به ارث می‌برند که جزء ترکه میت باشد اما بدیهی است که اعضای میت جزء ترکه او محسوب نمی‌شوند بنابراین ثمنی هم که در قبال اعضا گرفته می‌شود وارد ترکه میت نمی‌شود و به ورثه نمی‌رسد.

### دلیل دوم: روایات

همان‌طور که در نقد و بررسی ادله مخالفین بیع اعضا، بیان کردیم مناط صحت بیع این است که مبیع دارای منافع محله و مقصوده عقلانی باشد به عبارت دیگر هر شیئی که انتفاع از آن جایز و مباح باشد فروش آن به جهت آن منفعت مباح، صحیح خواهد بود. این ملاک از برخی سخنان ائمه (ع) نیز قابل استفاده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ابن شعبه حرانی از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «هر امری که در آن صلاح و منفعتی برای بندگان باشد و قوام زندگی آنها بر این امر دارای مصلحت و منفعت متوقف باشد به طوری که چیز دیگری نتواند جای این منفعت را بگیرد، از جمله چیزهایی که می‌خورند و می‌آشامند و می‌پوشند و تملک می‌کنند و مورد استفاده قرار می‌دهند از چیزهایی که استعمال آن برای مردم جایز است و هر چیزی که در جهتی از جهات دارای صلاحی برای مردم باشد. همه این‌ها خرید و فروش و هدیه دادن و عاریه دادن آنها جایز است.» (حر عاملی، ۵۴/۱۲)

حرانی، (۳۳۳)

۲- جعفر بن محمد (ع) می‌فرماید: «هر خوردنی و آشامیدنی و غیر این‌ها از اموری که قوام مردم به آن وابسته است، حلال باشد و انتفاع از آن برای مردم مباح باشد بیع آن هم حلال است.»<sup>۱</sup> (تمیمی مغربی، ۱۸/۲-۱۹)

گفته شده این روایات از نظر سندی ضعیف هستند اما قصور سند آن‌ها ضرری نمی‌زند زیرا ضعف سند آن‌ها با عمل اصحاب و خالی بودن از معارض جبران می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۰/۸)

از نظر دلالت، در این احادیث تصریح شده که ملاک و مناط صحت خرید و فروش اشیاء، رعایت مصلحت مردم و داشتن منفعت مباح است یعنی هر چیزی که صلاح و قوام زندگی نوع مردم به آن وابسته باشد و دارای منفعت مباح باشد خرید و فروش آن به جهت آن مصلحت و منفعت صحیح است.

و شکی نیست که اعطای اعضای بدن جهت پیوند به شخص نیازمند از اموری است که قوام و صلاح زندگی مردم وابسته به آن است و در بسیاری از موارد موجب نجات جان انسان‌ها یا رهایی آن‌ها از درد و رنج می‌شود؛ و در جای خود ثابت شده که انتفاع از اعضای بدن انسان (زنده یا مرده) جهت پیوند به بیماران حلال و مباح می‌باشد. بنابراین بر اساس این روایات خرید و فروش اعضای بدن جهت پیوند به شخص نیازمند صحیح است.

البته لازم به ذکر است خرید و فروش عضو در صورتی صحیح است که جداسازی آن عضو جهت پیوند جایز باشد. بنابراین خرید و فروش اعضای انسان زنده در صورتی صحیح است که اولاً اعطای عضو موجب مرگ اعطا کننده آن نشود؛ ثانیاً حیات یا سلامتی او را به خطر نیندازد؛ ثالثاً اعطای عضو برای دهنده آن ضرر قابل توجهی نداشته باشد و همچنین پیوند عضو برای نجات نفس محترمی صورت پذیرد. (رک: خامنه‌ای، ۷۳-۷۵؛ فاضل لنکرانی، ۶۰۷-۶۱۲؛ مکارم شیرازی، مجموعه استفتائات جدید، ۴۴۰-۴۴۶)

<sup>۱</sup> این دو روایت ادامه دارند. در ادامه روایت اول آمده: «و کل امر یكون فيه الفساد مما قد نهى عنه من جهة اكله و شربه و... بوجه الفساد مثل الميتة و الدم و... فحرام ضار للجسم و فساد للنفس» و در ادامه روایت دوم آمده: «و ما كان محرماً اصله منهياً عنه لم یجز بیعه و لا شراؤه» اما در این قسمت این بخش روایات را ذکر نکردیم؛ زیرا در مبحث قبل توضیح دادیم که روایاتی از این قبیل منصرف به جهت محرمة و منافع حرام مثل خوردن می‌باشد و از محل بحث ما خارج هستند.

### نتیجه

- ۱- فقیهان امامیه در زمینه خرید و فروش اعضای بدن انسان اختلاف نظر دارند برخی قائل به حرمت و بطلان و بعضی قائل به جواز و صحت شده‌اند.
- ۲- فقهای قائل به حرمت و بطلان هستند به روایات و اجماع بر بطلان بیع میتة استناد نموده‌اند.
- ۳- ادله مورد استناد قائلین به نظریه حرمت و بطلان ناظر به موارد خرید و فروش اعضاء در غیر منافع محله است.
- ۴- اعضاء انسان به دلیل داشتن منفعت مقصوده عقلایی و محله شرعی، دارای مالیت عرفی و شرعی هستند.
- ۵- مالکیت بر تصرف نسبت به شیء برای نقل و انتقال آن کافی است و ملکیت، شرط جواز نقل و انتقال شیء نیست.
- ۶- قائلین به نظریه جواز و صحت با استناد به روایات و منفعت محله عقلانی مترتب بر خرید و فروش اعضاء آن را جایز و صحیح دانسته‌اند. البته اگر عضو از انسان زنده جدا می‌شود خرید و فروش آن در صورتی صحیح است که اعطای عضو موجب مرگ اعطا کننده آن نشود، حیات یا سلامتی او را به خطر نیندازد و ضرر قابل توجهی برای او نداشته باشد و همچنین پیوند عضو برای نجات نفس محترمی صورت پذیرد.

### منابع

- قرآن کریم.
- آقا بابائی، اسماعیل، پیوند اعضا از بیماران فوت شده و مرگ مغزی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- احسائی، محمد بن علی بن ابراهیم (ابن ابی جمهور)، *عوالی اللئالی*، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۳ق
- احمدبن حنبل، *مسند احمد*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق
- اردبیلی، مولی احمد (محقق اردبیلی)، *زبده البیان فی احکام القرآن*، قم، مؤتمر مقدس اردبیلی، ۱۳۷۵
- \_\_\_\_\_، *مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق
- اصفهانى، سید ابوالحسن، *وسيله النجاه*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ق

- انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، قم، آرموس، ١٣٨٢
- البار، محمدعلی، الطیب فقهه و ادبه، بیروت، دارالشامیه، ١٤١٨ق
- بحرانی، یوسف، حدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، [بی تا].
- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی، السنن الکبری، هند: مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ١٣٥٣ق
- توحیدی، محمد علی، مصباح الفقاهه فی المعاملات (تقریرات درس آیت الله خوئی)، بیروت، دارالهادی، ١٤١٢ق
- تمیمی مغربی، ابوحنیفه، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام، مصر، دار المعارف، ١٣٨٥ق
- جبعی عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ١٤١٤ق
- جناتی، محمد ابراهیم، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، تهران، کیهان، ١٣٧٠
- حرانی، حسین بن علی بن الحسین بن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٤ق
- حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی تا]
- حسینی روحانی، السید محمد صادق، قم، فقه الصادق، دارالکتاب، ١٤١٢ق
- \_\_\_\_\_ المسائل المستحدثه، قم، مدرسه الامام الصادق (ع)، ١٣٩٨ق
- حسینی عاملی، السید محمد جواد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٢٥ق
- حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، قم، سیدالشهداء- العلمیه، ١٤٠٥ق
- خامنه‌ای، سید علی، رساله اجوبه الاستفتائات، ترجمه احمد رضا حسینی، تهران، الهدی، ١٣٨٠
- خرازی، سید محسن، زراعه الاعضا/ قراءات فقهیه معاصره فی معطیات الطب الحدیث، بیروت، الغدیر، ١٤٢٣ق
- خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم، اسماعیلیان، ١٤٠٥ق
- سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الاحکام، قم، دفتر آیت الله العظمی السید السبزواری، ١٤١٦ق
- سیوری، جمال الدین المقداد بن عبدالله، کنز العرفان، تهران، مرتضویه، ١٣٨٥ق
- صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول (الحلقه الثالثه)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٢٦ق

طباطبائی، سید علی، *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام باللذات*، مشهد، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۹ق

طباطبائی حکیم، سید محسن، *منهاج الصالحین*، نجف، نعمان، ۱۳۸۱ق

طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، *حاشیه مکاسب*، تهران، دار المعارف الاسلامیه، ۱۳۷۸ق

طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، *تهذیب الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ق

\_\_\_\_\_، *کتاب الخلاف فی الفقه*، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا]

\_\_\_\_\_، *النهایه*، قدس محمدی، قم، [بی تا]

عایدالذیات، سمیره، *عملیات نقل و زرع الاعضا بین الشرع و القانون*، دارالثقافه، عمان، ۱۹۹۹م

علامه حلی، حسن بن یوسف، *ارشاد الازهان الی احکام الایمان*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق

\_\_\_\_\_، *تحریر الاحکام الشریعه علی مذهب الامامیه*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۰ق

\_\_\_\_\_، *تذکره الفقهاء*، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا]، چاپ سنگی

\_\_\_\_\_، *مختلف الشیعه*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ق

\_\_\_\_\_، *منتهی المطلب*، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا]، چاپ سنگی

\_\_\_\_\_، *نهایه الاحکام فی معرفه الاحکام*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق

\_\_\_\_\_، *نهایه الوصول الی علم الاصول*، تحقیق ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)،

۱۴۲۶ق

\_\_\_\_\_، *قواعد الاحکام*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق

غروی اصفهانی، محمدحسین، *حاشیه علی مکاسب*، [بی جا]، مؤلف، ۱۳۶۵ق (چاپ سنگی)

فاضل لنکرانی، محمد، *جامع المسائل*، قم، میثم تمار، ۱۳۷۶

فخر المحققین، محمد بن الحسن بن یوسف، *ایضاح الفوائد*، [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۸۸ق

قزوینی، ابوعبدالله، محمد بن یزید، *سنن ابن ماجه*، [بی جا]، دار احیاء التراث العربی، [بی تا]

کاشانی، محمد بن المحسن بن مرتضی، *معادن الحکمه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق

کرکی، علی بن الحسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث،

۱۴۲۹ق

کلینی رازی، محمد بن یعقوب، *الفروع من الکافی*، بیروت، دار الصعب- دار التعارف، ۱۴۰۱ق

مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق

محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، تهران،

مؤسسه اعلمی، [بی تا]

- محقق سبزواری، کفایه الاحکام، [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۶۹ق (چاپ سنگی)
- مکارم شیرازی، ناصر، بحوث فقهیه هامه، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۴۲۲ق
- \_\_\_\_\_، مجموعه استفتائات جدید، تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژاد، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۳۷۵
- خمینی، روح ا...، مکاسب المحرمه، [بی نا]، قم، ۱۳۸۱ق
- \_\_\_\_\_، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹
- خوئی، ابوالقاسم، منهاج الصالحین، بیروت، دارالزهراء، [بی تا]
- مؤمن قمی، محمد، کلمات سدیدیه فی مسائل جدیدیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ق
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م
- نجفی خوانساری، موسی بن محمد، منیه الطالب فی شرح مکاسب (تقریرات درس میرزای نائینی)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق
- نراقی، ملا احمد، مستند الشیعه، [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۲۶ق (چاپ سنگی)